

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه
سال ششم، شماره ۲۱، بهار ۱۳۹۵ هـ ش / ۱۴۳۷ هـ ق / ۲۰۱۶ م، صص ۶۷-۸۴

نقدی بر کتاب *الأدب المقارن* (دراسات نظریة وتطبیقیة) تألیف خلیل پروینی^۱

فرهاد رجیبی^۲

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه گیلان، ایران

چکیده

ادبیات تطبیقی در سال‌های اخیر، بسیار مورد توجه محافل علمی و دانشگاهی ایران بوده است. این رویکرد، به ویژه در پژوهش‌های حوزه فارسی - عربی از اهتمام بیشتری برخوردار است؛ نشر مجله‌ها، برگزاری همایش‌ها و نگارش کتاب‌های گوناگون که در این زمینه حاصل شده است، مؤید این نکته است. البته، همه این تلاش‌ها نیازمند نقد و بررسی است تا علاوه بر کمیّت گرایی به کیفیت دستاوردها نیز توجه شود. نوشته حاضر، با هدف بررسی کتاب *الأدب المقارن دراسة نظریة وتطبیقیة* اثر خلیل پروینی بر آن است تا ضمن معرفی اثر، به مواضع قوت و ضعف آن اشاره نماید. به همین سبب، نگارنده، کتاب را از دو منظر شکلی و محتوایی مورد بررسی قرار داده است. نتایج حاصل از این بررسی نشان می‌دهد، کتاب حاضر از لحاظ شکلی در سطح مطلوبی قرار گرفته است و از لحاظ فنی و محتوایی، ضمن برخورداری از امتیازات لازم، در برخی موارد، به ویژه در بخش تطبیق، نیازمند بازنگری در چاپ‌های بعدی است.

واژگان کلیدی: الأدب المقارن (ادبیات تطبیقی)، نقد، ادبیات عربی، پژوهش‌های ادبی، خلیل پروینی.

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

نقد کتاب، امروزه در کنار ارزیابی از آثار هنری و بازنگری منتقدانه در دستاوردهای علمی، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده گسترش آن در محافل علمی و پژوهشی، تنوع خاصی بدان بخشیده است. «از آنجا که محتوای کتاب‌ها متفاوت است، شیوه نقد و ارزیابی آن‌ها نیز تابع محتواس است. آثار علمی و هنری و سیاسی را با یک مجموعه از معیارهای ثابت و همسان نمی‌توان ارزیابی کرد» (خرمشاهی، ۱۳۸۶: ۲۹). بر همین مبنا، می‌توان برای هر صنفی از مضامین، شیوه‌ای خاص از نقد را برگزید؛ چنانکه برای آثار تحقیقی ادبی، عموماً دو مبنای مهم، قائل شده بر اساس آن‌ها به نقد و تحلیل می‌پردازند:

۱. **مبنای عقلی - استدلالی:** بر این مبنا، کتاب همچون سایر فعالیت‌های دست بشر باید ساختمان منطقی و معقول داشته باشد؛ یعنی سازواری و انسجام منطقی درونی داشته بین عناصر مختلفش، هماهنگی برقرار باشد.

۲. **مبنای تجربی - تحقیقی:** بر این مبنا، کتاب را باید بر مبنای پیشینه و سنت و منابع موجود در آن رشته سنجید و جایگاهش را در کنار آثار مشابه و مقدم بر آن تعیین نمود و بررسی کرد که آیا نویسنده از منابع اصلی در آن زمینه، استفاده مطلوب کرده است یا خیر؟ (همان: ۲۹-۳۰)

درباره نقد کتاب، این واقعیت را باید پذیرفت که هیچ کتابی، آن قدر، بد نیست که نتوان نکات مهم و ارزنده‌ای در آن پیدا کرد و برعکس، هیچ کتابی آن قدر، کامل نیست که بتوان همه ویژگی‌های مطلوب یک اثر علمی را در آن جست. درک این واقعیت در نقد هر اثر، هم راهگشایی است برای منتقدی که می‌خواهد به اعتلای اثر کمک نماید و هم تسکین‌دهنده‌ای است برای برخی از محققانی که گاهی از نقد، دل‌آزرده می‌شوند و اثر خود را که حاصل تلاش آن‌هاست در اوج، تصور می‌کنند. بر همین مبنا، نوشته پیش‌رو تلاشی است در معرفی کاری ارزنده که به عنوان *الأب المقارن (دراسات نظریة وتطبیقیة)* صورت گرفته است و در آن، بر آنیم تا ابتدا بحثی را درباره ادبیات تطبیقی و سیر تکاملی آن بحث در حوزه زبان فارسی و عربی ارائه دهیم سپس مباحثی را درباره کتاب مورد نظر، مطرح کرده، اوج و حسیض آن را به قدر امکان این قلم و مبتنی بر دیدگاه صاحب‌نظران بیان کنیم؛ لذا برای سهولت امر ابتدا تصویری کلی از کتاب می‌آید سپس با نگرش در شکل و محتوای آن، بحث را تداوم

خواهیم بخشید؛ بدین ترتیب که ویژگی‌های شکلی و فنی اثر را طرح و ارزیابی کرده و چند نکته چالش‌برانگیز از جمله درباره مقدمه اثر، برخی تعابیر و حکم‌ها درباره ادبیات تطبیقی و قسمت عملی کتاب مباحثی را فراروی خوانندگان این سطور قرار خواهیم داد.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

بحث در حوزه نقد ادبی را به نوعی می‌توان به نقد و بررسی کتب ادبی نوشته شده نیز اختصاص داد؛ امری که با توجه به ویژگی خودترمیمی نقد، مسأله‌ای مهم و قابل توجه است. از این رو، بررسی کتاب *الأدب المقارن* با توجه به اصول مشخص، می‌تواند راهگشایی باشد جهت استفاده بهتر از منابع و فرصتی باشد برای بازنگری در تولید آثاری از این دست. افزون بر این، با توجه به جایگاه این کتاب و معرفی و نشر آن از طرف انتشارات سمت این ضرورت دوچندان به نظر می‌رسد.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

مهم‌ترین چالش پیش رو در این مقاله، یافتن پاسخی برای این پرسش است که آیا کتاب حاضر توانسته است اهداف علمی مورد نظر را با توجه به تعاریف و چارچوب‌های موجود در این رشته، محقق نماید؟ و این که مواضع قوت و ضعف موجود در کتاب حاضر چیست؟ به نظر می‌رسد، یافتن پاسخی درخور برای این پرسش‌ها، به تبیین و تحقق پژوهش‌های ادبیات تطبیقی در ایران به ویژه در حوزه زبان و ادبیات فارسی و عربی کمک نماید.

۱-۴. پیشینه پژوهش

درباره پیشینه تحقیق با توجه به جدید بودن تاریخ نشر (۱۳۹۱) اثر مورد بحث، کمتر مورد ارزیابی و نقد واقع شده است. «تورج زینی‌وند» در مجله کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی در سال ۱۳۹۳ به معرفی و نقد کتاب پرداخته و کوشیده است تا در ۳ صفحه به صورت اجمالی این مهم را به انجام رساند. نویسنده بعد از معرفی مقدماتی اثر و صاحب اثر، به طرح محتویات کتاب می‌پردازد، نقاط قوت را برمی‌شمرد سپس در صفحه پایانی، با ذکر پنج نکته کار را به پایان می‌رساند؛ فقدان نمایه اعلام و ابیات، بهره‌گیری اندک مؤلف از مقالات تخصصی و روزآمد، عدم اهتمام به مبانی روش تحقیق و حجم فراوان کتاب (۲۳۳ صفحه) کیفیت نامناسب طرح جلد و صحافی از نکات اصلی مندرج در این بندهاست (زینی‌وند، ۱۳۹۳: ۱۸۱-۱۸۳).

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

روش پژوهش و نقد در این مقاله، تلفیقی از دو روش عقلی - استدلالی و تجربی - تحقیقی است که بر این اساس، علاوه بر بحث روابط بین اجزای مفاهیم موجود در کتاب به بررسی جایگاه آن نیز پرداخته شده است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. کتاب *الأدب المقارن* در یک نگاه

عنوان کتاب *الأدب المقارن (دراسات نظریة وتطبیقیة)* و زبان کتاب، عربی است. چاپ اول آن، زمستان ۱۳۹۱ به قلم «خلیل پروینی» عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس تهران می‌باشد که در ۵۰۰ نسخه به وسیله انتشارات سمت و در حجم ۲۳۳ صفحه به چاپ رسیده است. در حوزه زبان عربی کتاب‌های متعددی با این نام وجود دارد که معروف‌ترین آن کتاب «احمد الطاهر مکی» است که در سال ۱۹۸۸ در قاهره به چاپ رسیده است.

این کتاب، دارای یک مقدمه و ۴ باب است؛ باب اول با عنوان «الأدب المقارن في موكب التأريخ» مشخص شده است و از مؤلفه‌های آن، ارائه تعاریفی درباره «ادبیات تطبیقی» است. نویسنده در ادامه به بیان دیدگاه‌های مختلف، اهمیت و نشأت این شاخه از علم پرداخته در همین راستا به سرچشمه‌های این دانش در اروپای کهن، دوره رنسانس و قرن ۱۵ و ۱۶ (عصر نهضت) می‌پردازد. او سپس به بارقه‌های ادبیات تطبیقی در دو قرن ۱۷ و ۱۸ (دوره نئوکلاسیسیم) و جایگاه این علم در قرن ۱۹ (دوره پیدایش ادبیات تطبیقی) اشاره می‌کند و به نقش و کارکرد پیشگامان رمانتیسیم و چهره‌هایی همچون «مادام دی استوال»^۱ (۱۷۶۶-۱۸۱۷)، «شاتو بریان»^۲ (۱۷۶۸-۱۸۴۸)، «ویکتور هوگو»^۳ (۱۸۰۲-۱۸۸۵) و «سانت بیف»^۴ (۱۸۰۴-۱۸۶۹) می‌پردازد. نویسنده در همین باب به حرکت علمی و اثر آن در پیشبرد اهداف پژوهش‌های نقدی ادبیات تطبیقی پرداخته و در قسمت پایانی، به ظهور ادبیات تطبیقی در فرانسه، بریتانیا، آلمان و ایتالیا در قرن نوزده و ادامه فعالیت‌های ادبیات تطبیقی در قرن بیستم در همین کشورها همراه با کشور آمریکا می‌پردازد.

1. M.Destael

2. Francois-Rene de Chateaubriand

3. Victor Marie Hugo

4. Sante Beuve

باب دوم کتاب، عنوان «مدارس الأدب المقارن واتجاهاته» را بر خود دارد و نویسنده در آن کوشیده تا در ۵۰ صفحه به بررسی مهم‌ترین مکاتب ادبیات تطبیقی پردازد؛ لذا از مکتب فرانسه، که به باور بسیاری، نخستین و مؤثرترین مکتب این شاخه از علم و نقد است آغاز می‌کند، دیدگاه‌های سنتی و جدید این مکتب، پس‌زمینه‌ها و موقعیت‌هایی که ادبیات تطبیقی فرانسه در آن، تبلور می‌یابد ادامه بحث در حوزه این مکتب است. پس از آن به مکتب آمریکا و بعد از اندکی به «المدرسة السلافیة» (مکتب اروپای شرقی ادبیات تطبیقی) می‌پردازد و در چهارمین قسمت این باب، «نظریة الأدب الإسلامي المقارن» را مطرح می‌کند و درباره بزرگان این نظریه از جمله «محمد اقبال لاهوری»، «طه ندا»، «حسین مجیب المصری»، «الطاهر احمد مکی» و «حسام الخطیب» داد سخن داده است.

در باب سوم، «الأدب المقارن في الأديين العربي والفارسي» می‌آید. این باب با حدود ۴۵ صفحه به پیشینه تطبیق در نقد گذشته عربی و فارسی می‌پردازد و نویسنده می‌کوشد با یافتن رد پای نقد تطبیقی در آثار گذشتگان، به اثبات آشنایی گذشتگان با ماهیت این دانش، پردازد. او در ادامه به پژوهش‌های ادبیات تطبیقی در سرزمین‌های عربی و ایران معاصر می‌پردازد.

باب چهارم را که به نوعی می‌توان یک بخش متمایز، فرض نمود «نماذج تطبیقیة» است که در آن نویسنده به بخش «دراسات تطبیقیة» مذکور در عنوان کتاب، وارد می‌شود. این قسمت با تصرف حدود ۷۵ صفحه از کتاب، حجم قابل ملاحظه‌ای را به خود اختصاص می‌دهد و شاید نوشته مؤلف در قسمت مقدمه درباره این باب، بهترین شرح برای محتوای آن باشد؛ آنجا که می‌نویسد: «أما الباب الرابع والأخیر فهو الباب التطبیقي والإجرائي، نظراً لأهمیة الدراسات التطبیقیة والعلمیة لخواة هذا العلم رأینا لزاماً أن تأتي بنماذج تطبیقیة تعین علی فهم المقارن اتجاهاً ومدارسه فهما عملياً» (۱۳۹۱: ۵). این باب، دارای پنج بحث تطبیقی است؛ «الوقوف علی الأطلال والدمن»، «قصّة لیلی ومجنون» و «المدرسة الكلاسیکیة الجديدة بین الأديين العربي والفارسي» در حوزه عربی و فارسی و «قصّة حی بن یقظان وقصّة روبنسون کروزو» در حوزه عربی و غربی و «صورة الأفغان في كتب ثرثرة فوق العالم» در حوزه سفرنامه‌نویسی، مباحث این باب را تشکیل می‌دهند.

مؤلف، بخش پایانی (نتیجه) را برای این کتاب، مناسب ندانسته و با پایان یافتن باب چهارم، کتاب، به پایان می‌رسد و پس از آن منابع عربی، فارسی و منابع اینترنتی می‌آید.

۲-۲. ویژگی‌های شکلی کتاب

کتاب *الأدب المقارن* از جهت ظاهری، در حد بسیار مطلوبی به چاپ رسیده است طرح جلدی مناسب با رنگی مطلوب، شکل برجسته‌ای به اثر بخشیده است. پشت جلد کتاب، عنوان انگلیسی اثر و صاحب اثر

و چکیده‌ای به عربی را در خود دارد. متن چکیده از سه پاراگراف تشکیل شده است؛ تورفتگی‌های ابتدای پاراگراف دوم و سوم، کمی بیشتر از حد معمول است که البته ناشر در متن کتاب نیز از همین اندازه فاصله استفاده نموده است. در ذیل جلد پایانی، شماره شابک، قیمت کتاب و نشانی و شماره تماس مرکز پخش، آمده است و به نظر می‌رسد با توجه به درج این اطلاعات در صفحه شناسنامه، چندان ضرورتی به ذکر دوباره آن نبود.

صفحه اول و دوم کتاب، طبق استانداردهای رایج، انتشارات سمت شکل یافته و در ادامه، فهرست مطالب از صفحه پنج تا ده همراه با شماره صفحات، ذکر می‌شود. فاصله سرخطها با سطر اول و فاصله خطوط از چهار طرف، مناسب و مطلوب است. فهرست مطالب نیز در پنج صفحه پایانی کتاب با فونتی کوچک‌تر در ۳ بخش، «المصادر العربیة»، «المصادر الفارسیة» و «المواقع الإلكترونية» از هم با فاصله یک سطر تفکیک می‌شوند.

عنوان‌های داخل متن نیز با فاصله یک سطر از قسمت بالا و به شکل تیره‌تر تفکیک می‌شوند و استفاده مناسب از پاورقی‌ها و ارجاعات درون‌متنی در مجموع از لحاظ شکلی، ویژگی‌های ممتازی به اثر حاضر بخشیده است. شیوه ارجاعات به منابع درون‌متنی بوده، اما شیوه‌ای متفاوت با آنچه در برخی کتب و عمده مجلات علمی - پژوهشی رایج است اتخاذ می‌گردد؛ لقب نویسنده، ویرگول، نام منبع، ویرگول و صفحه منبع مورد نظر داخل در دو کمانک فرم مورد نظر ناشر برای ارجاع است مثل (مکی، الأدب المقارن، ۱۴-۱۵) که به نظر می‌رسد اتخاذ شیوه هماهنگ در نگارش‌ها زیباتر باشد.

در صفحه ۱۰۵ کتاب، نویسنده، مطلبی را عیناً از *البیان و التبیان* جاحظ نقل می‌کند و آن را در فرمی متفاوت از دیگر نقل‌قول‌های مستقیم موجود در کتاب می‌نگارد. فاصله متفاوت خطوط و تفاوت در موقعیت قرار گرفتن سطرها با موقعیت‌های مشابه و اندازه ضخامت واژگان، نوعی ناهماهنگی شکلی را ایجاد کرده است.

در قسمت فهرست منابع نیز این کتاب با مشکلاتی دست به گریبان است؛ برای نمونه در این قسمت از «احمد الطاهر مکی» دو منبع ذکر می‌شود؛ یکی با عنوان *الأدب المقارن وأصوله وتطوره ومناهجه* و دیگری با عنوان *في الأدب المقارن*، اما در متن کتاب مورد بررسی، با عنوان «مقدمة في الأدب الإسلامي المقارن» (ص ۹۶) مواجه هستیم که نیازمند بازنگری است. یا اینکه در صفحه ۱۰۱ (آغاز باب سوم) اولین ارجاع این گونه می‌آید: (مکی، ۷) و این در حالی است که قبل از آن در انتهای باب دوم، اگر مقبول افتد نیز،

آخرین ارجاع به کتاب «حسام الخطیب» است. این آشفتگی در نحوه ارجاعات در دیگر قسمت‌های کتاب نیز به چشم می‌خورد.

از دیگر اشکالات شکلی کتاب که تا حدودی مربوط به ویژگی‌های فنی چاپ کتاب نیز هست، فقدان فهرست اعلام یا فهرست راهنماست. در *الأدب المقارن* به دلیل استفاده از نظریه‌ها و صاحبان آثار ادبی، اسامی متعدّد و بسیاری در جاهای مختلف متن کتاب، به کار رفته است. وجود فهرست اعلام کمک می‌کند تا خواننده به راحتی با استفاده از نام اشخاص و شماره صفحه‌های مربوط به آن‌ها، به داخل متن، هدایت شود.

۲-۳. ویژگی‌های فنی کتاب

۲-۳-۱. مزایا

کتاب *الأدب المقارن* بر مبنای یک هدف معین، تألیف شده است؛ نویسنده هدف از نگارش کتاب را این‌گونه بیان می‌کند: «فقد حاول المؤلف، التبسيط في الإتيان بالمطالب واختار منها ما يناسب وشأن الطالب غير المتمكن المتلهف إلى قراءة وفهم ما يحتاج إليه» (۱۳۹۱: ۳). بر همین اساس، می‌کوشد به طرح مباحث نظری و عملی در حدود فهم خوانندگان نه چندان متخصص، بسنده نماید. قید «دراسات نظریه و تطبيقية» نیز توضیحی است در معرفی محتوای کتاب موجود.

از برجستگی‌های این کتاب، ارائه تصویری کوتاه و تا حدی گویا از سیر تحول نظریه‌های ادبیات تطبیقی است؛ چنانکه به ویژه، در باب دوم، بررسی مکاتب ادبیات تطبیقی، گرایش‌های تحقیقی در این حوزه، خواننده را با چند و چون نگرش‌های مختلف، آشنا می‌کند؛ مکتب فرانسه، مکتب آمریکا، مکتب اروپای شرقی از جمله شناخته‌شده‌ترین مکاتب در این حوزه است.

زبان کتاب، ساده و در عین حال زیباست. متن کتاب با دقت نظری مطلوب نگاشته شده است و این دقت نظر به ویژه برای دانشجویان زبان و ادبیات عربی، می‌تواند نقش هادی داشته باشد و الگوی مناسب و منظمی را برایشان در نوشتار زبان عربی، شکل بخشد.

تقریباً بیشتر کتب معتبر ادبیات تطبیقی، را که در حوزه زبان عربی نگاشته یا ترجمه شده است در فهرست «المصادر العربية» قابل مشاهده است. البته گرچه این مهم، لزوماً به معنای استفاده صحیح و مناسب یک اثر نمی‌تواند باشد، اما نویسنده کوشیده است به ویژه در سه باب نخست کتاب، از منابع مذکور به طور مطلوب، استفاده کند. افزون بر این، استفاده از منابع فارسی و مقالات و پایان‌نامه‌ها و برخی

سایت‌های الکترونیکی این امکان را برای نویسنده فراهم کرده است تا فرصت گزینش اطلاعات گسترده و مفیدتر را برای خود فراهم نماید.

۲-۳-۲. ضعف‌ها

در راستای استفاده از منابع، نکته‌ای که در ادامه مسیر جلب توجه می‌کند، استفاده از برخی منابع است که یا حضورشان چندان مؤثر نیست یا اینکه بیانگر کم‌حوصلگی نگارنده در رجوع به منبع اصلی است؛ چنانکه مثلاً در صفحه ۲۰۰، نویسنده، بیت زیر را که مطلع یکی از مشهورترین قصاید عربی است از کتاب *الجامع فی تاریخ الأدب العربی حنا الفاخوری* نقل می‌کند:

«أمن تذکر جیرانِ بدی سلمٍ مزجت دمعاً جرى من مقلبة بدم»

با دسترسی به دیوان بوسیری یا کتب اشعار منتخب، شاید نیازی به ارجاع این بیت مشهور به یک کتاب تاریخ ادبی نباشد. از دیگر موارد، غلبه جنبه مقاله‌ای گونه یا سیطره شیوه پایان‌نویسی دانشجویی بر آن است، البته مؤلف در برخی موارد از جمله بخش چهارم نیز به این اتفاق، اشاره دارد، اما عجیب اینکه در دیگر قسمت‌ها نیز، شاهد آن انسجامی که معمولاً محتوای یک کتاب باید از آن برخوردار باشد، نیستیم؛ به همین دلیل، گاهی در اواسط متن به جملات یا حتی پاراگراف‌هایی برخورد می‌کنیم که در ساختار، عمدتاً، شبیه مقدمات یک رساله یا مقاله هستند و البته شیوه نگارش یک کتاب با نگارش رساله و مقاله تا حدودی متفاوت است. به عنوان نمونه در صفحه ۸۵ ذیل عنوان «نظریة الأدب الإسلامي المقارن» مقدمه‌ای ذکر می‌شود که شاید بتوان با تسامح عنوان «مقدمه» را در این قسمت از کتاب، همچون مقدمه‌هایی که در صفحه ۱۸۳ و ۱۹۲ و ۲۰۹ موجود است پذیرفت، اما طرح مسائلی بسیار کلی در پاراگراف دوم این بحث که کاملاً یک بازگشت به مسائل عمومی و بنیادین در بحث ادبیات تطبیقی است و اتفاقاً نویسنده در باب اول، به صورت مبسوط درباره آن، داد سخن داده است به نظر نامناسب می‌آید؛ عباراتی از این دست:

– فدراسة ومقارنة آداب الأمم مع بعضها البعض على مستوى التراث العالمي له غاية الأهمية. (پروینی، ۱۳۹۱: ۸۵)
 – أن للأدب المقارن المعاصر فوائد أخرى. السؤال هنا يطرح نفسه: لماذا تعتبر دراسة الأدب المقارن أمراً لازماً لندا؟ (همان: ۸۶)

افزون بر این، کلمه «مقدمه» ۹ بار در کتاب، ذکر می‌شود که به نظر می‌رسد با انسجام‌بخشی به مطالب و اتخاذ شیوه نگارش کتاب، می‌توان از تکرار این عنوان و مباحثی با ماهیت عموماً تکراری

کاست. اما مهم‌تر از همه در این باب که به اعتباری، از ضعف‌های مفرط این کتاب است استفاده از پایان‌نامه‌های دانشجویی برای پُر کردن قسمتی از حجم کتاب است. در اینجا، ضمن احترام به نویسنده محترم و ارج نهادن به تلاش دانشجویان، آنچه به شدت قابل توجه می‌نماید به دلیل حساسیت رسالتی است که بخش چهارم کتاب، بر عهده دارد و البته این حساسیت بر خود نویسنده نیز پوشیده نیست تا جایی که ایشان کتاب خود را به اعتبار این بخش «دراسات تطبیقیة» نام نهاده است. این بخش در واقع، ارائه روشی است برای به کارگیری مباحث نظری و به ویژه از آنجا که به اذعان مؤلف، مخاطبان کتاب، قشر فراگیر هستند لازم است وسواس بیشتری در این قسمت صورت می‌گرفت و به جای استفاده از تکالیف دانشجویان (هرچند داوری شده باشد) نتیجه تلاش و تفحص نویسنده، انعکاس می‌یافت؛ چراکه ضعف‌های مفرط ساختاری در این باب، مهم‌ترین بخش کتاب را، چنانکه خواهد آمد، به چالشی بزرگ دچار کرده است.

۲-۴. نقدی بر مقدمه کتاب

مقدمه^۱، قسمت آغازین هر کتاب است که ارتباطی ماهوی و محتوایی با متن اصلی آن دارد؛ چنانکه گاهی نمی‌توان بدون خواندن آن، به شکل مطلوبی به متن اثر راه یافت. «در مقدمه غالباً تر یا طرح اولیه یک اثر به اختصار مطرح می‌گردد و مؤلف هدف خود را از نگارش آن اثر و مباحث اساسی آن را با خواننده در میان می‌گذارد» (خرم‌شاهی، ۱۳۸۶: ۲۶).

در مقدمه *الأدب المقارن* مؤلف ابتدا به طرح تعاریفی از مقوله ادبیات تطبیقی می‌پردازد و نکته قابل توجه اینکه قبل از تعریف ساده این شاخه از علم، می‌کوشد با نگرش در مکتب‌های برجسته آن، تعریفی ارائه نماید و از همان ابتدا به تنوع نگرش‌ها در این حیطه، اشاره کند. او از تعریف مکتب فرانسه با استناد به دیدگاه «گویار» که آن را «تاریخ العلاقات الأدبیه الدولیه» می‌نامد آغاز می‌کند و سپس به اختلاف عقیده تعریف مکتب آمریکا با این تعریف پرداخته، ضمن بیان تفاوت‌ها، می‌خواهد مخاطب را در جریان، اختلافات عقیده، قرار دهد. نویسنده در ادامه، به «مميزات الكتاب والهدف من تألیفه» می‌پردازد و هدف از آن را عموماً، آموزش برای دانشجویانی می‌داند که ممکن است در بادی امر امکان استفاده از منابع معتبرتر و تخصصی‌تر برایشان مقدور نباشد چنانکه می‌گوید: «فقد حاول المؤلف التبسيط في الإتيان

بالمطالب واختار منها ما يناسب وشأن الطالب غير المتمكن المتلهف إلى قراءة وفهم ما يحتاج إليه» (پروینی، ۱۳۹۱: ۳). افزون بر این، متناسب با مقدمه، آنچه مؤلف را به نگارش این اثر، ترغیب نموده، فقدان کتابی است در این حیطه که جوانب نظری و عملی را در نظر داشته باشد. در قسمت دیگری از این بخش به شرح کلی محتوای کتاب پرداخته شده است و سپس از همکاران نیز، آخرین مطلب بخش مقدمه را به خود اختصاص می‌دهد.

مؤلف در مقدمه بر آن است تا فاصله آگاهی میان نویسنده و خواننده را پُر نماید و با ایجاد ذهنیتی مناسب به بحث اصلی ورود کند. آنچه در کتاب‌های آئین نگارش درباره مقدمه آمده، این است که نویسندگان توانا، مقدمه را چنان می‌نویسند که «برای خواننده پرسشی ایجاد شود و او را مشتاق یافتن پاسخ و خواندن مقاله کند» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۳۱). در مقدمه *الأدب المقارن* گرچه پرسشی طرح نمی‌شود (و البته طرح پرسش یک امر قطعی نیست) اما اطلاعات موجود در آن، ضمن آماده‌سازی فضا، اشتیاق برای خواندن را نیز فراهم می‌کند و این مهم از نکات جالب توجه در بخش مقدمه است. به نظر می‌رسد، نویسنده، چندان علاقه‌ای به طرح پیشینه بحث ندارد. «طرح پیشینه بحث در واقع یک مرور محققانه است تا آنجا باید پیش رود که پیش‌زمینه تاریخی مناسبی از بحث بیان کند و جایگاه تحقیق فعلی را در میان آثار پیشین نشان دهد» (همان). این اتفاق درباره کتاب حاضر حتی در جزئیات نیز قابل بررسی است چنانکه به عنوان نمونه در باب چهارم، نویسنده، مبحثی را با تمرکز بر شعر «احمد شوقی» و «ملک الشعراء بهار» طرح می‌کند بی‌آنکه اشاره‌ای نماید به کتاب *ادبیات تطبیقی با تکیه بر مقارنه ملک الشعراء بهار* و *امیر الشعراء شوقی* نوشته ابوالحسن امین مقدسی که در سال ۱۳۸۶ و در مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسیده است. از این رو، با توجه به کتب تألیفی متعدد در حوزه زبان عربی و حتی کتاب‌های تألیفی و ترجمه در حوزه زبان فارسی، ضمن معرفی تلاش‌های انجام شده به ارزش پژوهشی اثر نیز افزوده خواهد شد.

۲-۵. ادبیات تطبیقی؛ علم یا هنر؟

در ابتدای کتاب، و در ادامه مباحثی کلی درباره مقوله ادبیات تطبیقی، چنین می‌آید: «إنَّ الأدب المقارن، من حيث هو علم وفن، هو أدب جديد كلَّ الجدة على الأدب العربي الحديث وهو كالفنون الأدبية الحديثة التي تملها العرب عن الغرب إثر حركة الترجمة والانبعث والبعثات المتخصصة كالفن المسرحية والزواية والمقالة» (پروینی، ۱۳۹۱: ۲)

آنچه از این تعریف برمی آید؛ اثبات «علم» و «فن» برای این مقوله است. درباره اّتصاف به «علم» واضح است که این رشته، با توجه به مبانی نظری، پژوهش‌ها و کاربردهای مشخص خود در حوزه ادبیات، توانسته خود را به عنوان یک شاخه علمی در مراکز علمی و پژوهشی اثبات نماید، اما درباره «فن» و هنری بودن این شاخه از معلومات، محلّ بحث و مناقشه است؛ لذا لازم است ابتدا درباره ماهیت «فن» سخن گفت سپس در پی مشخصه‌های آن در این رشته علمی برآمد.

از جمله تعاریفی که برای «الفن» ارائه شده عبارت است از اینکه: «الفن هو التّطبيق العملي للنظريات العلمية بالوسائل التي تحقّقها ویکتسب بالدراسة والمرانة» و «جملة الوسائل التي يستعملها الإنسان لإثارة المشاعر والعواطف وبخاصّة عاطفة الجمال، كالتصوير والموسیقی والشعر» و «مهارة بحكمها الذّوق والمواهب» (الزیات، ۱۴۲۹: ۷۰۳).

علاوه بر این تعاریف که عمدتاً بر حالت مکاشفه‌ای «الفن» تأکید می‌ورزند، ساختار کلی ادبیات تطبیقی که امروزه عموماً در حوزه نقد، مورد توجه قرار می‌گیرد با اثبات صفت هنری، در تنازع است. گرچه این نکته نیز قابل قبول است که «همان‌گونه که نمونه‌های متعالی آثار ادبی برگرفته از استعداد فطری است، فهم دقیق این آثار نیز نیازمند چنین توانایی و موهبتی است» (ابو کریشه، ۱۹۹۶: ۵۳) ولی با این وصف، همانندی «ادبیات تطبیقی» با انواع هنری همچون شعر، نمایشنامه، رمان و... تا حدودی بر دامنه چالشی مسأله می‌افزاید.

۲-۶. «الأدب الإسلامي المقارن» بین قبول یا رد

از جمله مباحثی که توجه برخی از صاحب‌نظران را در عرصه نقد ادبی و پژوهش‌های ادبی به خود مشغول نموده است عبارت «الأدب الإسلامي المقارن» است. در این میان، برخی چون «الطاهر احمد مکی» با تألیف کتابی تحت همین عنوان، جدّیتی قابل توجه را در این مسیر به خرج داده به دنبال نظریه پردازی در این عرصه است.

اصطلاح «الأدب الإسلامي المقارن» بیش از هر چیز، ناظر بر تلاش پژوهشگران برای سوق دادن این پژوهش به سمت گرایش‌های عربی - اسلامی است در مواجهه با گرایش عربی - غربی. (بکار، ۲۰۰۴: ۱۹) علاوه بر این می‌کوشد تا ریشه‌های ادبیات تطبیقی عربی را در میراث کهن عربی - اسلامی بجوید تا بدین ترتیب (بنابر تعبیر احمد الطاهر مکی) از ریشه‌های کفر در جاهلیت قرن بیستم فاصله گیرد؛ چنانکه می‌گوید:

فلسفه اسلامی، که تا حدودی به خاطر ماهیت دینی با ادبیات تطبیقی اسلامی، مشابهت دارد چه نظری دارند. گرچه در نوشته‌های مکی، جوابی برای چنین پرسش‌هایی نمی‌توان یافت، اما برخی در جواب این پرسش می‌گویند: «جای دوری نرفته‌ایم اگر بگویم بخش عظیمی از آنچه فلسفه اسلامی خوانده می‌شود روایتی دلخواه از فلسفه کهن یونانی است و بخشی که پیشینه یونانی ندارد «عقلانیتی» است در درون ساختار ساختارهای فرهنگ ما که همانا ساختار «مدل تخیلی و شاعرانه» است: آمیختن پارادایم‌های فلسفه یونان با پارادایم‌های عرفان، به ویژه عرفان ابن عربی، نمونه مشهورش حکمت متعالیه ملاصدرا و اقران و امثال او. جای استقلال اندیشه که محور هر گونه تفکر فلسفی است، در این میان خالی است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۳۲).

نویسنده در کتاب *فلسفه اسلامی* با اتخاذ شیوه پذیرش این بحث به طرح گزارش می‌پردازد؛ در حالی که به عنوان یک اثری که نام «فلسفه اسلامی» را در عنوان خود حمل می‌کند، توقع این است که دیدگاه‌های متفاوت طرح گردد یا اینکه همچون مباحث گذشته که مقوله «نقد» یا «فلسفه اسلامی» را درباره مکتب فرانسه (پروینی، ۱۳۹۱: ۶۱) و «همان» (۸۲) مطرح نموده در ذیل این نظریه نیز بدان پرداخته شود و پس از آن با قوه اجتهاد، حق قبول یا رد را برای خود محفوظ دارد.

احمد الطاهر مکی، چنانکه نویسنده نیز اشاره می‌کند (همان: ۹۶) عباراتی چون «فلسفه اسلامی» را «فلسفه اسلامی» می‌نامد. او اما در ادامه می‌گوید: «فلسفه اسلامی» (به نقل از الأدب المقارن، ص ۹۶) آنچه در اینجا به عنوان یک سؤال طرح می‌شود، اینکه در چنین صورتی ایشان درباره «فلسفه اسلامی» که تا حدودی به خاطر ماهیت دینی با ادبیات تطبیقی اسلامی، مشابهت دارد چه نظری دارند. گرچه در نوشته‌های مکی، جوابی برای چنین پرسش‌هایی نمی‌توان یافت، اما برخی در جواب این پرسش می‌گویند: «جای دوری نرفته‌ایم اگر بگویم بخش عظیمی از آنچه فلسفه اسلامی خوانده می‌شود روایتی دلخواه از فلسفه کهن یونانی است و بخشی که پیشینه یونانی ندارد «عقلانیتی» است در درون ساختار ساختارهای فرهنگ ما که همانا ساختار «مدل تخیلی و شاعرانه» است: آمیختن پارادایم‌های فلسفه یونان با پارادایم‌های عرفان، به ویژه عرفان ابن عربی، نمونه مشهورش حکمت متعالیه ملاصدرا و اقران و امثال او. جای استقلال اندیشه که محور هر گونه تفکر فلسفی است، در این میان خالی است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۳۲).

البته در این میان، باید نظر دیگران را که معتقدند «تفکر اسلامی هنوز عمیقاً زنده است و ارسطو تنها اثری از گذشته است» (نصر، ۱۳۸۴: چهارده). مدنظر قرار داد. نصر با صراحت می‌گوید: «فلسفه اسلامی راه خود را از میان علم یونانی و از میان انبعاثات و عقول پلوتینوس پیمود و بر یک اصل و مبدأ واحد الهی متمرکز شد» (همان) و بدین ترتیب او به اصالت عبارت «فلسفه اسلامی» اذعان دارد ولی آنچه به عنوان یک پاسخ نزدیک‌تر به سؤال ذهنی مطرح شده از «احمد الطاهر مکی» می‌تواند مدنظر قرار گیرد همان است که شفیعی کدکنی در «رستاخیز کلمات» بدان پرداخته است و بر همان مبنا می‌توان به طرح

یک سلسله پرسش‌هایی پرداخت که در دیدگاه نظریه‌پردازان عبارت «الأدب المقارن الإسلامي» و در مباحث طرفداران این دیدگاه، هیچ نشانه‌ای از آن جواب‌ها، به دست نمی‌آید؛ قضایای همچون:

- آیا ادبیات تطبیقی اسلامی، روایتی دلخواهی از ساز و کارهای دیگر مکتب‌های ادبیات تطبیقی یا شکل التقاطی آن‌ها با اضافه نمودن صفت اسلامی نیست؟

- آیا اضافه نمودن صفت اسلامی به عنوان یک محدودیت تلقی نشده، از حدود و ثغور عملکردهای فراگیر ادبیات تطبیقی نمی‌کاهد؟

- آیا می‌توان بر همین مبنا، اصطلاحات و عباراتی چون «ادبیات تطبیقی مسیحیت»، «ادبیات تطبیقی یهودیت» یا ادبیات تطبیقی دیگر ادیان را شکل بخشید؟

- آیا می‌توان به جای اضافه نمودن دیدگاه‌های ایدئولوژیکی بر ادبیات تطبیقی، از دیگر صفات نیز استفاده نمود و مکتبی جدید را تعریف کرد؟ مثلاً بر مبنای موقعیت جغرافیایی، عبارت ادبیات تطبیقی آفریقایی، ادبیات تطبیقی آمریکای لاتین یا دیگر قاره‌ها را به وجود آورد و بر مبنای تمایز نژادی مثلاً ادبیات تطبیقی زردپوستان یا سیاه‌پوستان و... را وسعت داد؟

به طور حتم طرح چنین قضایایی قبل از هر چیز، اصلی‌ترین هدف ادبیات تطبیقی را نشانه می‌رود؛ هدفی که فلسفه وجودی‌اش این است که ما هرگز خود را نخواهیم دید اگر فقط بخوایم خود را ببینیم.

۲-۷. باب چهارم: دری که باز نمی‌شود

نویسنده کتاب *الأدب المقارن* در مقاله‌ای تحت عنوان «نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی: گامی مهم در راستای آسیب‌زدایی از ادبیات تطبیقی» بعد از نقل تعاریفی متعدد از ادبیات تطبیقی، می‌نویسد: «در یک جمع‌بندی می‌توان گفت: ادبیات تطبیقی عبارت است از تحقیق علمی در باب روابط و مناسبات بین ادبیات ملل و اقوام مختلف جهان و روابط و مناسبات میان ادبیات و هنرهای زیبا، ادبیات و سایر شاخه‌های علوم انسانی، ادبیات و علوم غیر انسانی مانند علوم پایه» (پروینی، ۱۳۸۸: ۳). او در این تعریف که خواسته یا ناخواسته، همان تعریف مکتب آمریکایی را مبنا قرار داده و خلاصه‌ای از آن را به عنوان «جمع‌بندی» نقل کرده است ضمن ارائه ساده‌ترین تعریف، روش تحقیق در حوزه ادبیات تطبیقی را نیز ارائه می‌دهد.

اگر تعریف فوق را مبنای نقد درباره کتاب وی قرار دهیم، به ویژه در باب چهارم، باید در پی یک جستجوی علمی در باب روابط و مناسبات در موضوعات مورد بررسی باشیم. به طور مثال در اولین بحث این باب که با عنوان «الوقوف علی الأطلال والذمن فی الأدین العربی والفارسی» نگاشته شده و طبق گفته مؤلف از رساله یک دانشجوی کارشناسی ارشد تحت راهنمایی ایشان استخراج گردیده است، چیزی جز بیان مشابهت‌هایی در پرداختن به این موضوع در دو زبان، نمی‌توان یافت. به دیگر سخن، آنچه به عنوان «تحقیق علمی» مبنا قرار می‌گیرد در اینجا فقط در حد یافتن مشابهتی محض است، بی‌آنکه در کنه و ماهیت این مشابهت که اولین گام یک پژوهش تطبیقی می‌تواند قلمداد شود، کند و کاوی صورت پذیرد. چنین رویکردی در مقاله دوم «قصه لیلی والمجنون فی الأدین العربی والفارسی» (۱۷۵-۱۸۳) شکل محسوس‌تری به خود می‌گیرد؛ در اینجا نویسنده، بعد از ذکر مقدمه و خلاصه‌ای از قصه لیلی و مجنون در زبان عربی و سپس خلاصه‌ای از لیلی و مجنون «نظامی گنجوی» به تفاوت‌های هشت‌گانه بین روایت قصه در دو زبان با توجه به آثار مورد بررسی پرداخته است و در نتیجه‌ای تقریباً دو صفحه‌ای به کار خود پایان داده، اما در اینجا نیز رویکردی تحقیقی رخ نمی‌نماید و نویسنده صرفاً به مرور قضایای موجود می‌پردازد؛ گرچه در قسمت نتیجه، تلاشی را برای وصول به ارائه تحقیقی علمی در باب روابط و مناسبات آغاز می‌کند اما این تلاش دیر صورت گرفته و به نتیجه نمی‌رسد.

بحث سوم این باب «اثر قصه حی یقظان لـ «ابن طفیل» فی قصه روبنسون کروزو لـ «دانیل دیفو» است. عنوان این نوشته این ذهنیت را به وجود می‌آورد که نویسنده، آن را بر مبنای مکتب فرانسه خواهد نگاشت؛ «مکتبی که بر مبنای تأثیر و تأثرهای تاریخی، قوام می‌یابد» (علوش، ۱۹۸۷: ۵۵). به همین مناسبت، نویسنده در مقدمه‌ای که بر این نوشته می‌نگارد، به مقوله حضور مسلمانان در تمدن غربی و تأثیرپذیری فرهنگ غرب از تمدن اسلامی از این مسیر اشاره می‌کند. نکته قابل توجه اینکه، به نظر می‌رسد با توجه به بعد آموزشی این کتاب، پرداختن به چارچوب‌های پژوهشی مکتب فرانسه در این قسمت، می‌توانست راهگشا باشد و مجال برای سیطره روش سنتی و گاهی نیز نادرست پژوهش در این عرصه را به وجود نیاورد. فقدان طرح چارچوب کلی، بحث حاضر را به همان مشکلی دچار کرده است که امروز می‌توان به عنوان یک آسیب جدی بدان نگریست؛ آسیبی که پژوهش‌های تطبیقی را در همان گام نخست متوقف کرده و جنبه پژوهشی را از آن سلب می‌نماید؛ اندکی درباره زندگی دو نویسنده یا درباره دو اثر، بیان خلاصه‌ای از آن‌ها به طور مجزا و سپس بیان شباهت‌ها و تفاوت‌ها و در

پایان نیز نتیجه‌ای که مثل تحقیق حاضر، می‌تواند وجود نداشته باشد، امروزه در حوزه‌های پژوهشی تطبیقی، قابل قبول یا حداقل کافی به نظر نمی‌رسد. این اتفاق، در مقاله «المدرسة الكلاسیکیة الجديدة في الشعر العربي والفارسی المعاصرین» (دراسة مقارنیة في شعر أحمد شوقی وملك الشعراء بمار نموذجاً) نیز شکل می‌گیرد؛ بیان مبانی نئو کلاسیزم، نگاهی به ادبیات عربی و فارسی قبل از عصر نهضت، مکتب ادبی نئو کلاسیزم، بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مشترک در دوره نئو کلاسیزم عربی و فارسی و در پی آن، تأثیر این رخداد در شکل‌بخشی به ادبیات مشترک و ذکر شواهدی که عموماً از شاعرانی غیر از دو شاعر مذکور، طرح می‌گردد، ساختار کلی محتوای این نوشته را شکل می‌دهند.

مقاله که مروری است بر برخی مشابهت‌های کلی همراه با شواهد جزئی علاوه بر آسیب جدی، که در قسمت ضعف فنی بدان اشاره شد از مشکلی دیگر نیز رنج می‌برد و آن اینکه مثل دیگر نوشته‌های این بخش، فاقد یک طرح نظری مشخص است؛ با توجه به شکل‌گیری جریان نئو کلاسیزم در یک برهه تاریخی مشخص در سرزمین‌های حوزه زبان عربی، به ویژه مصر، و در حوزه زبان فارسی (ایران) به نظر می‌رسد اتخاذ چارچوب‌های مطرح شده در مکتب اروپای شرقی برای بررسی این جریان، مناسب باشد. این مکتب که به نوعی در بدنه مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی نیز قابل مشاهده است، بر مبنای اصول مارکسیسم، توجه ویژه‌ای به زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی دارد و «معتقد است اوضاع اجتماعی و اقتصادی در هر جامعه، شیوه مشخصی از ادبیات را شکل می‌بخشد لذا هرگاه این اوضاع زیربنایی در دو جامعه مختلف، مشترک باشند، ادبیات که نتیجه آن اوضاع است، موضوعات مشابهی را دربر خواهد داشت» (عبود و دیگران، ۲۰۰۱: ۴۶-۴۷).

البته، نویسنده بحث، در قسمتی از نوشته مورد نظر به اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مشترک عربی و فارسی می‌پردازد و نشان می‌دهد که به «المدرسة السلاقیة» نظر داشته است، اما وقتی پژوهش حاضر، شکل عملی به خود می‌گیرد بی‌توجه به تأثیر زیرساخت‌های فکری به ذکر شواهدی می‌پردازد که یا چندان در چارچوب‌های مذکور قرار نمی‌گیرند یا اینکه فاقد هرگونه تحلیل و تعمیق پژوهشی هستند.

این نوشته، در نهایت چیزی جز مرور یک سلسله مشابهت‌های موجود یا به کارگیری فونونی مشترک را فراروی مخاطب قرار نمی‌دهد و این نقص برای کتابی که به عنوان یک ماده آموزشی خود را معرفی می‌کند و اتفاقاً به همت «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها» (سمت) نیز

منتشر می‌گردد، ضعفی فاحش تلقی می‌شود؛ چراکه ممکن است مبنای استفاده دانشجویان قرار گرفته و شیوه‌ای نه چندان مطلوب را آموزش دهد.

۳. نتیجه

کتاب *الأدب المقارن* در نوع خود، کتابی است تدوین شده بر مبنای موضوعی مشخص، اما همچون هر اثر مکتوبی، دارای برجستگی‌ها و کاستی‌هایی است که توجه به آن‌ها می‌تواند به ارتقای سطح کیفی اثر کمک نماید:

۱. کتاب حاضر از نظر شکلی و زبان حاکم بر آن در سطح کیفی ممتازی به چاپ رسیده است.
۲. رعایت چارچوب‌های علمی در حرکت از مسائل بنیادین و کلی به سمت مسائل جزئی و ملموس به شکل بسیار مطلوبی در اثر خودنمایی می‌کند.
۳. در نقد و بررسی دیدگاه‌ها، نویسنده عموماً جانب پژوهش را حفظ نموده به انعکاس نگرش‌های مختلف پرداخته است جز دربارهٔ مبحث ادبیات تطبیقی اسلامی که به نظر می‌رسد رعایت این امر به ارزش اثر خواهد افزود.
۴. با توجه به پیشینه پژوهش و به کارگیری مقدمات نظری تحقیق در قسمت‌های عملی آن در چاپ‌های بعدی، ضروری است.
۵. باب چهارم که وجه عملی کتاب *الأدب المقارن* است در انجام رسالت خویش چندان موفق نیست و نیازمند بازنگری است.
۶. نویسندهٔ محترم از منابع بسیار ارزشمندی در تألیف کتاب استفاده کرده است، اما در بخش مقدمه که یکی از بخش‌های چالش‌برانگیز کتاب است از بیان پیشینه تحقیق، دریغ ورزیده است.

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. ابو کریشه، طه مصطفی (۱۹۹۶)؛ *أصول النقد الأدبي*، الطبعة الأولى، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
۲. بکار، یوسف (۲۰۰۴)؛ *جماعة الدیوان وعمر الحیام*، بیروت: المؤسسة العربي للدراسات والنشر.
۳. پروینی، خلیل (۱۳۹۱)؛ *الأدب المقارن (دراسات نظریة وتطبیقیة)*، الطبعة الأولى، تهران: سمت.
۴. الزیات، احمد حسن وآخرون (۱۴۲۹)؛ *المعجم الوسیط*، الطبعة السادسة، تهران: مؤسسة الصادق للطباعة والنشر.
۵. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۱)؛ *رستاخیز کلمات*، چاپ دوم، تهران: سخن.
۶. عبود، عبده وآخرون (۲۰۰۱)؛ *الأدب المقارن مدخلات نظریة ونصوص ودراسات تطبیقیة*، دمشق: مطبعة قمحة إخوان.

۷. علوش، سعید (۱۹۸۷)؛ *مدارس الأدب المقارن، الطبعة الأولى*، بیروت: المركز الثقافی العربی.
۸. فتوحی، محمود (۱۳۸۵) *آئین نگارش مقاله علمی - پژوهشی*، چاپ سوم، تهران: سخن.
۹. مکی، الطاهر احمد (۱۹۸۸)؛ *فی الأدب المقارن دراسات نظریة وتطبیقیة*، القاهرة: دار المعارف.
۱۰. نصر، سید حسین (۱۳۸۴)؛ *علم و تمدن در اسلام*، ترجمه احمد آرام، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.

ب: مجلات

۱۱. پروینی، خلیل (۱۳۸۸)؛ «نظریة ادبیات تطبیقی اسلامی: گامی مهم در راستای آسیب‌زدایی از ادبیات تطبیقی»، *مجله الجمعية العلمیة الإيرانية للغة العربیة وآدابها*، سال ۶، شماره ۱۴، صص ۵۵-۸۰.
۱۲. خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۸۶)؛ «آئین نقد کتاب»، *مجموعه مقالات کتاب نقد و نقد کتاب*، چاپ اول، تهران: خانه کتاب، صص ۱۳-۳۶.
۱۳. زینی‌وند، تورج (۱۳۹۳)؛ «معرفی و نقد کتاب»، *کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (بخش پاره‌ها و نکته‌ها)*، دانشگاه رازی کرمانشاه، سال چهارم، شماره ۱۵، صص ۱۸۱-۱۸۳.

بحوث في الأدب المقارن (فصلية علمية - محكمة)

كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة رازي کرمانشاه

السنة السادسة، العدد ٢١، ربيع ١٣٩٥ هـ.ش / ١٤٣٧ هـ.ق / ٢٠١٦ م، صص ٦٧-٨٤

كتاب الأدب المقارن (دراسات نظرية وتطبيقية) لخليل برويني

(نقد ودراسة)^١

فرهاد رجبی^٢

أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة گیلان، إيران

الملخص

استقطب الأدب المقارن في الأعوام الأخيرة اهتمام الجامعات والمعاهد العلمية وقد لقي الأدب المقارن في الدراسات الخاصة بالأدبين الفارسي والعربي اهتماماً أكبر. نشر المجالات وإقامة المنتقيات والمؤتمرات وطبع الكتب في نطاق واسع مما يؤيد ذلك. لا يخفى أنّ النشاطات المذكورة تؤيد بحاجة ماسة للدراسة والتقد لكي يتم العمل على رفع المستوى الكيفي فضلاً عن المستوى الكمي. يهدف المقال الحاضر لدراسة كتاب الأدب المقارن (دراسة نظرية وتطبيقية) لمؤلفه خليل برويني والكشف عن مكامن قوته وضعفه. وتشمل دراستنا الجانب الشكلي والمضموني كليهما. من أبرز النتائج التي توصلنا إليها عبر الدراسة أنّ الكتاب يتمتع بمواصفات جيدة من حيث الشكل والصورة كما يتسم بسمات فنية وعلمية جيدة من حيث المحتوى. اللهم إلا فيما يتعلق الجانب التطبيقي من الكتاب فهو مأخوذ عليه في بعض المواضيع حيث يكون من اللازم أن يعيد فيها المؤلف المحترم النظر في الطباعات التالية. فالكتاب بشكل عام يتمتع بالمعايير المتبعة لتدوين الكتب الدراسية للجامعات.

الكلمات الدلالية: الأدب المقارن، التقد، الأدب العربي، الدراسات الأدبية، خليل برويني.